



پیامی برای ماگدالنا!

هم اینک، در آغوش گرم تو
در آرامشی ابدی به سر می برم.
سرم روی شانیه هایت هست،
و دو دستان محکم و مهربان تو از پشت
امنیت مرا تامین کرده است.
می شود کمی آرام تر بخندی؛
و با دوستان ات یواش تر حرف بزنی؛
آخر داری بیدارم می کنی!

یک دستم به پشت توست
و یک دستم روی سینه ات؛
نرم ترین جای دنیا
انگاری روی ابرهای سفید آسمان
غلت می خورم؛
و میان خوش بوترین گل های خدا
دراز کشیده ام.

از حالا بهت هشدار می دهم:
بیدار که شدم،
توی همین رختخواب نرم و گرم،
غذا خواهم خورد؛
بدون کم ترین جابه جایی.

سفره را زیر پستان هایت پهن کن
دستور بده، آماده سرو کردن باشند؛
از مشتری پر اشتهای همیشگی!

هر شب؛
با لالایی تو
- سحرانگیزترین سمفونی آفرینش -
به خواب می روم.
و هر صبح،
نشسته بر یال اشعه آفتاب
روی صورت زیبای تو می تاجم
و همراه نسیم،
موهایت را نوازش می دهم؛
تا وقتی بیدار شدی؛
اولین لبخند مهربان تو
شهد زندگی را به کامم بریزد؛
و اولین بوسه تو
آغاز گر روزی تازه برای من باشد.

یادت باشد:
بدون "بوترهام" های تو
به مدرسه نخواهم رفت؛
بدون کادو و بوسه؛
کارنامه ام را نشانت نخواهم داد.

می شنوی؛
وقتی داری غذا می کشی
هنوز روی میز را من می چینم.
اما قول نمی دهم؛
شاید ظرف ها را امروز من شستم!
عصبانی نشوی ها؛
اگر نگذاشتم سریال همیشگی ات را ببینی:
امشب بسکتهال است.

بگذار دست های کوچکم
چسبیده به دستان تو
واگن سوپر را هل دهد.
می دانم دوست داری،
پفک و ماست میوه دلخواهم را
خودم از ویتترین بردارم.

آیا!
حتی یک لحظه تنهایت گذاشته ام؟
ندیدی چگونه در دادگاه

وکالت ات را به عهده گرفتم.
و خشم و فریاد تو را
روی قضات عالی قدر فروریختم؛
و سربلند و پیروز
بیرون آردم!

و امروز؛
حتی همین حالا،
با این هم کار ایرانی ات،
آهسته حرف بزنی؛

مگر نمی بینی باز در آغوشت ات
خوابم برده؟
اجازه نده مرا ببوسد،
چون که اشک هایش به صورتم خواهد ریخت.
کم کم وقت "پازه" ات فرا می رسد،
باز از سینه ات
خواهم آویخت،
و یک شکم سیر،
خواهم نوشید....

مامان،
هی، مامان خوشگله؛
غصه دیگه بسه،
اقتلا توی سایت ات
لبخند بزنی؛
دیگه دارم از گریه هات کلافه می شم!!
از روی گورم پاشو،
این رو، "رمکو"ی نازت ازت می خواد:
از این پس بخند!

ابرام 24 یونی 2008